

Analysis of the circulation of story writing in immigration literature

Passing from political fiction writing and the emergence of the story of identity thought

Mehdi Saedi*

Abstract

migration literature has emerged in three specific streams with certain limits. In the first decade, fiction writing is dominated by political topics and concepts. With the end of the war, the political, social and economic atmosphere in Iran changes and Iran's foreign relations also expand. The changes in Iran also affect the situation of immigrant writers and their relationship with Iran. Disappointed with politics and returning to their motherland, they redefine their presence in another land where they have to live. In rethinking the new situation, immigrants search for themselves again and discover a new life between two countries, two cultures and two languages. They understand the separation from the culture and relations of their homeland and the sense of alienation enters their psychological life and they are in the position of recognizing, accepting or rejecting the new world and searching for the past. For this reason, the frequency of political elements decreases in fiction writing, and politics is gradually pushed to the sidelines and background, and many writers experience writing on other subjects as well, and their stories clearly find a social aspect. And in them, instead of politics, there are signs of past sadness and nostalgia for the homeland. The literary text also changes. Literary construction, new language, form, pictures and images, especially in the

* Assistant professor, department of language and literature, research institute of humanities and social studies, jihad university, mehdesaedi@yahoo.com

Date received: 2022/06/26, Date of acceptance: 2023/07/19



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

deepest layers of the text, leave a tremendous impact, and from the heart of the current of political fiction writing, a new current is born, the theme of which is issues for identity thinking.

Keywords: Migration literature, literary flow, migration, Iranian identity, fiction writing identity thought.



تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ (گذر از داستان‌نویسی سیاسی و پیدایش داستان‌هویت‌اندیشی)

مهدی سعیدی*

چکیده

از اواخر دهه شصت شمسی، مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت تغییر کرد و از سمت موضوعات و مفاهیم سیاسی به سوی تأمل در موضوعات هویت‌اندیشانه گرایش پیدا کرد. نویسندگان ایرانی، که ناامید از سیاست و بازگشت به سرزمین مادری بودند، به بازتعریف وضعیت حضورشان در سرزمین دیگری پرداختند. آنها در بازاندیشی موقعیت تازه، در جست‌وجوی دوباره خود و کشف زندگی جدید در میان دو میهن، دو فرهنگ و دو زبان بودند. فکر جدایی از فرهنگ و مناسبات زادبوم و حس غربت در زندگی روانی‌شان وارد شد و در مقام شناخت، پذیرش یا رد دنیای جدید و جست‌وجوی گذشته قرار گرفتند. برای همین، در داستان‌نویسی مهاجرت بسامد عناصر سیاسی کم شد و سیاست کم‌کم به حاشیه و پس‌زمینه رفت و بسیاری از نویسندگان سیاسی‌نویس، نوشتن در موضوعات دیگر را نیز تجربه کردند و داستان‌هایشان آشکارا وجهی اجتماعی یافت و در آنها به جای سیاست، نشانه‌هایی از اندوه گذشته و نوستالژی وطن نمایان شد. در متن ادبی هم دگردیسی‌هایی پدید آمد. ساخت ادبی، زبان، فرم، تصاویر و ایماژهای جدید، به‌ویژه در عمیق‌ترین لایه‌های متن، تأثیری شگرف بر جای گذاشت. بنابراین، از اواخر دهه شصت، از دل جریان داستان‌نویسی سیاسی، جریان تازه‌ای به وجود آمد که مضمونش مسائلی مثل تمنای گذشته و هویت‌اندیشی است. این مقاله بر مبنای الگویی جریان‌شناسانه زمینه پیدایش، کانون‌های پشتیبان،

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، جهاد دانشگاهی،

mehdesaedi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۸



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

روش‌های قاعده‌مند شدن و تثبیت جریان و نحوه استمرار و گسترش آن را در نمونه‌های مشخص بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات مهاجرت، مهاجرت، جریان‌شناسی، هویت ایرانی، هویت‌اندیشی.

۱. مقدمه

ادبیات داستانی مهاجرت، پیشینه‌های اندک و انگشت‌شماری در سال‌های پیش از انقلاب دارد و اساساً ادبیاتی پساانقلابی است که در سه جریان «داستان‌نویسی سیاسی»، «داستان‌نویسی هویت‌اندیش» و «داستان‌نویسی زنان» پدید آمده و گسترش یافته است. در سال‌های نخست پس از انقلاب که دلیل مهاجرت‌ها اغلب سیاسی است، داستان‌نویسی مهاجرت هم وجهی سیاسی دارد و محافل و مجامع پشتیبان ادبی و توجه منتقدان و اقبال خوانندگان، نویسندگان سیاسی را به جریانی پر دامنه، مستمر و قاعده‌مند تبدیل می‌کند. اما، با طولانی شدن دوری مهاجران از ایران و تغییر وضعیت سیاسی و اجتماعی در ایران، مفهوم سیاست و وطن در ذهن مهاجر - و به ویژه نویسنده مهاجر - به خاطره‌ای دور تبدیل می‌شود و رابطه او با جامعه مادری ضعیف‌تر می‌گردد و بر اثر فهم رویارویی با موقعیت تازه که سرزمین دیگری است، دگرذیسی‌هایی در درون او پدید می‌آید. برای همین، از اواخر دهه ۶۰ در داستان‌نویسی مهاجرت، بسامد عناصر سیاسی کم می‌شود و سیاست کم‌کم به حاشیه و پس‌زمینه متن رانده می‌شود و بسیاری از نویسندگان سیاسی‌نویس، نوشتن در موضوعات دیگر را نیز تجربه می‌کنند و داستان‌هایشان آشکارا وجهی اجتماعی می‌یابد و در آنها به جای سیاست، نشانه‌هایی از اندوه گذشته و نوستالژی وطن نمایان می‌شود. جریان داستان‌نویسی هویت‌اندیش پر و بال گسترده‌ای یافته و در دسته‌های موضوعی متنوعی پدید آمده است. این مقاله بر مبنای یک الگوی جریان‌شناختی به معرفی این جریان و نویسندگان و آثار شاخصی که در این جریان پدید آمده می‌پردازد و نشان می‌دهد که هویت‌اندیشی در داستان‌نویسی مهاجرت چگونه پدید آمده و چه اقسامی دارد.

۱.۱ پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش‌های این مقاله دو دسته است: یکی در باب موضوع هویت در ادبیات داستانی مهاجرت و دیگری درباره جریان‌شناسی ادبی. در ایران، پژوهش درباره موضوع هویت و نیز

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۰۷

دریافت‌ها و بیان‌های روایی آن در ادبیات مهاجرت تازه نیست و عمدتاً شامل تکنگاری درباره آثاری است که در ایران نیز مجال نشر یافته است. مثلاً شیده احمدزاده در مقاله «دگرگونی نوستالژیا در ادبیات مهاجرت ایران» (۱۳۹۱) به نقد و تحلیل داستان‌هایی از گلی ترقی و نیز رمان *عطر سنبل، عطر کاج* از فیروزه جزایری‌دوما پرداخته است. سارا برامکی در رساله دوره دکتری‌اش با عنوان *هویت، بازنمایی، روایت؛ تجربه مهاجرت، در ادبیات معاصر ایران با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری* (۱۳۹۴) با رهیافت‌های ترکیبی روایت‌شناسی و مطالعات پسااستعماری، در پی پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان متون مهاجرت فارسی را نوعی روایت پسااستعماری دانست یا نه؟ نتیجه کار او با عنوان *روایت پسااستعماری مهاجرت* (۱۴۰۰) منتشر شده است. او در مقاله «بررسی و تحلیل متون مهاجرت فارسی با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری» (۱۳۹۴) نتیجه همین رساله را عرضه کرده است. برامکی و فلاح در مقاله «چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتمانی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی» (۱۳۹۵) نیز در پی پاسخ به این پرسش‌اند که جابه‌جایی سوژه انسانی از سپهر نشانه‌ای سرزمین مادری به سپهر نشانه‌ای سرزمین میزبان، عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری را دچار چه چالش‌هایی می‌کند؟ در خارج از کشور، ملیحه تیره‌گل در کتاب *مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی در تبعید* (۱۳۷۷) به نمونه‌هایی از داستان‌نویسان هویت‌اندیش اشاره دارد. بهروز شیدا نیز در کتاب‌هایی مثل *ردِ روزگاران* (۲۰۱۶) *این خروس از کیست که سر ندارد* (۱۳۹۴) و *باران برهوت بوف کورها* (۲۰۱۴) در تحلیل برخی رمان‌ها، پی‌جوی مسئله هویت و نحوه طرح آن در داستان‌ها بوده است. در دسته دوم پژوهش‌ها، در ایران، پژوهشی که وجوه جریان‌شناختی این موضوع را بررسی کند، دیده نمی‌شود. اما اشاره به وجود جریانی این داستان‌ها در برخی پژوهش‌ها هست. مثل مقاله «جنبه‌ها و جوانب ادبیات مهاجرت در فارسی معاصر» (فروردین ۱۳۸۲) از محمدجعفر یاحقی و «مقدمه‌ای بر ادبیات مهاجرت» (۱۳۸۴ الف) از حسن میرعابدینی. در خارج از ایران نیز، گرچه برخی از محققان به وجود چنین گرایش داستان‌نویسی‌ای اشاره کرده‌اند. مقاله «ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی در خارج از کشور» (۱۹۹۹) از حورا یآوری وجهی جریان‌شناسانه دارد. هم‌چنین مهرداد درویش‌پور در مقاله «آشیانه نو و افق‌های تبعید؛ نگاهی کوتاه به جامعه‌شناسی ادبیات فارسی در تبعید و مهاجرت» (۱۳۸۶)، داستان‌نویسی مهاجرت را از منظری جامعه‌شناختی و با سویه‌ای جریان‌شناسانه بررسی کرده است و یکی از چهار موضوعی که در ادبیات مهاجرت طرح شده را بازتاب زندگی شهروند دو تابعیتی (ایرانی-آمریکایی یا ایرانی-

اروپایی) می‌داند. نویسنده در مقاله «جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت» (۱۳۹۷) که بحثش درباره همه جریان‌ها بوده، به جریان هویت‌اندیش هم اشاره کرده و در دو صفحه به آثاری از این جریان اشاره کرده است. همچنین در مقالات «تبیین جریان شناختی ادبیات سیاسی در ایران معاصر (مطالعه موردی: ادبیات داستانی سیاسی در مهاجرت)» (۱۳۹۹) و «تبیین جریان شناختی داستان نویسی زنان ایرانی در مهاجرت» (۱۳۹۹) به داستان‌هایی از برخی از نویسندگانی اشاره کرده که بعضی از آثارشان زمینه‌های سیاسی یا زنانه دارد و اکنون در این مقاله به پاره دیگری از کارهایشان که جنبه هویت‌شناختی دارد، اشاره می‌شود. تمایز این متن با مقاله‌های مذکور، تمرکز بر یک جریان و طرح بحث بر اساس الگوی مشخص، دسته‌بندی آثار و توجه به نقطه شروع، نحوه گسترش و استمرار جریان است و ضمن پرهیز از تکرار مباحث، سیمای نسبتاً روشنی از جریان داستان‌نویسی هویت‌اندیش به دست می‌دهد. این مقاله سعی دارد یک جریان داستان‌نویسی را معرفی کند. نویسندگانی که بنابر برخی مختصات سبک‌شناختی یا به عبارت دقیق‌تر جریان‌شناختی در این مقاله نام برده می‌شوند، آثار دیگری هم دارند که ممکن است در جریان‌های دیگری از آنها یاد شود. چنان‌که برخی از نویسندگان نظیر نسیم خاکسار و گلی ترقی، به ترتیب در جریان‌های سیاسی و زنانه‌نویسی هم صاحب اثر و نام هستند. بنابراین، آنچه در اینجا اسباب ورود یک نویسنده به یک جریان را فراهم می‌کند یا دلیل خروج او از یک جریان است، اثر داستانی او و محتوای آن است. به واقع این مقاله در کنار سه مقاله پیشین، شناخت تازه‌تری از موقعیت و وضعیت ادبیات مهاجرت به دست می‌دهد و پیشینه و زمینه ورود به پژوهش‌های بعدی را فراهم می‌کند.

۲. مبانی نظری و الگوی روش‌شناختی پژوهش

«جریان»، در معنای واژگانی فعل و فعالیت مستمری است که پویایی و حرکت، مهم‌ترین وجه ماهوی آن است. از معنای واژگانی که بگذریم واژه جریان در علوم مختلف، کاربرد اصطلاحی یافته است. در علوم انسانی ترکیب‌هایی مثل جریان فکری، جریان دینی، جریان فلسفی و نظایر آن را بسیار شنیده‌ایم. در دانش ادبی و به‌ویژه در سبک‌شناسی و نقد ادبی نیز واژه جریان در معنای اصطلاحی به کار می‌رود و اصطلاحی جدید و برساخته محققان و منتقدان ادبی معاصر است. جریان ادبی، حداثت میان موج ادبی و سبک است. یعنی، «موج»، «جریان» و «سبک»، سلسله مراتبی از یک روند ادبی هستند. موج، تنش یا جهشی است که برای یک شاعر یا نویسنده در زمینه آرام و عادی قابل پیش‌بینی آفرینش‌های ادبی روی می‌دهد و شاعر یا

نویسنده عموماً با هنجارگریزی زبانی و فرارفتن از سطوح عادی سخن‌پردازی، وضعیت تازه‌ای را پدید می‌آورد و خود و اثرش را در کانون توجه قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که دیگران دربارهٔ دیگرگونه بودن سخن او اتفاق نظر دارند. نقطهٔ آغاز موج مشخص و محدود به فردیت شاعر/نویسنده است. موج عموماً نتیجه عمل شاعر/نویسنده پیشرو است و به همان میزان که پیدایشی دفعی و ناگهانی دارد، دوام و عمر آن نیز کوتاه است. اگر اقتضای زمان، اسباب پذیرش و تداوم موجی را فراهم کند، در قالب جریان ادامه حیات می‌دهد. پس جریان شیوه یا شیوه‌هایی از آفرینش ادبی است که مراحل تکوین و شکل‌پذیری خود را طی می‌کند و به واسطه حرکت مستمر از نقطهٔ آغاز پیدایش خود که موج ادبی باشد، فاصله می‌گیرد و در فرایندی زمان‌مند با تکرار و تثبیت مختصات خود به سبک ادبی بدل می‌شود (زهره‌وند، ۱۳۹۵: ۱۷).

وجه تمایز جریان با موج، صفت استمرار است. جریان وقتی بتواند با تحولات جاری و اقتضائات زمانه همگام باشد و به نیازهای آن پاسخ دهد، استمرار خواهد داشت. از طرف دیگر جریان باید قابلیت گسترش داشته باشد و از حوزه‌های محدود، به ساحت‌های فراخ‌تر گام بگذارد. از فرد و محافل چند نفره به جمع و گروهی قابل اعتنا از نویسندگان و شاعران توسعه یابد و آنها را به خود جذب کند. از اینجا به بعد جریان سیری کمال‌گرا دارد و به سمتی می‌رود که از حیث زیبایی‌شناختی مقبول و مطلوب است. در جریان ادبی، گرایش به تثبیت مواضع و قاعده‌مند کردن یافته‌ها آشکار است. برای همین جریان‌سازان با نظریه‌پردازی و قاعده‌سازی سعی می‌کنند اصول نظری آن را تبیین کنند یا با پدیدآوردن آثار جدید به تثبیت حدود آن کمک می‌کنند. جریان، زمینهٔ تاریخی (یعنی وضعیت تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که در آن خلق شده) دارد.

جریان‌شناسی، می‌تواند دانشی تلقی شود که در پی فراهم آوردن ابزار و زمینه‌هایی برای شناخت هر یک از ویژگی‌های مذکور است. در جریان‌شناسی الگوهای یک جریان به‌دست می‌آید و مبانی نظری آن از میان آثار تئوریک منتقدان جریان و نیز نویسندگان آن استنباط می‌شود. دربارهٔ توفیق یا افول یک جریان و نیز زمینه‌های اجتماعی یا سیاسی پیدایش و شکل‌گیری و نیز رشد و تکوین آن نیز در جریان‌شناسی بحث می‌شود. بنابراین، جریان‌شناسی می‌تواند دانشی بینارشته‌ای باشد که از دانش‌های دیگری مثل علوم اجتماعی و سیاسی برای تحلیل ادبی بهره می‌گیرد.

بنابر آنچه بیان شد «الگوی نظری- روش‌شناختی» این مقاله برای ترسیم جریان داستان‌نویسی زنان، شناخت و نشان دادن چهار مؤلفه زیر است:

۱. زمینه سیاسی و اجتماعی جریان
۲. کانون‌ها و محافل پشتیبان و حامی جریان
۳. قاعده‌سازی و نظریه‌پردازی یا کوشش برای تثبیت جریان
۴. نقطه شروع، استمرار و چگونگی گسترش جریان

۳. زمینه سیاسی و اجتماعی پیدایش جریان؛ گردش مسیر داستان‌نویسی

نویسندگان مهاجر ایرانی که اغلب پس از پیروزی انقلاب و نیز از ابتدای دهه ۶۰ ایران را ترک کرده بودند، در نوشتن داستان، سیاست‌گرا بودند (ر.ک. سعیدی، ۱۳۹۹ الف). آنها بعد از گذشت حدود یک دهه کم‌کم از مسائل سیاسی فاصله گرفتند یا نگاه و فعالیت آنها در این زمینه متحول شد. تحول در میان مهاجران چند دلیل داشت؛ از یک‌سو آشنایی بیشتری با فضای جدید پیدا کرده بودند و از اجبار همکاری با گروه‌های سیاسی یا نوشتن و نشر داستان در ذیل مجلات و منشورات این گروه‌ها رها شده بودند؛ از دیگر سو در ایران، با پایان جنگ، وضعیت سیاسی کشور به ثبات نسبی رسیده بود و دولت جدیدی (دولت سازندگی) که اداره کشور را برعهده گرفته بود، در سیاست داخلی و خارجی رویکرد نسبتاً متفاوتی داشت و توجهش متمرکز بر توسعه اقتصادی و امنیت در سرمایه‌گذاری بود. سیاست‌های توسعه، به‌ویژه گسترش آموزش عالی موجب رشد جمعیت روشنفکری و گسترش طبقه متوسط جدید و مرجعیت اجتماعی روشنفکران و اقشار تحصیل‌کرده شد. طبقه متوسط جدید خواسته‌های سیاسی و اجتماعی تازه‌ای داشتند و با ورود به صحنه سیاست داخلی، تغییراتی را به وجود آوردند. از نیمه دوم دهه هفتاد نیز موضوعاتی نظیر گسترش «جامعه مدنی»، درمان «اقتصاد بیمار» و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» به جای «برخورد تمدن‌ها» محور برنامه‌های دولت وقت قرار گرفت و در این راه بر اهمیت یک جامعه باز و دارای آزادی‌های فردی، آزادی بیان، حقوق زنان، پلورالیسم سیاسی و از همه مهم‌تر، حاکمیت قانون تأکید شد. در پی توسعه و نوسازی کشور، به تدریج وضعیت فرهنگی جدیدی در جامعه شکل گرفت و زمینه فاصله گرفتن از فضای آرمانی و ایدئولوژیک دوران جنگ را فراهم کرد. کم‌کم در گفتمان عمومی جای اصطلاحاتی نظیر «امپریالیسم، مستضعفان، جهاد، شهید، انقلاب، خویش‌نوازی و غرب‌زدگی» را واژه‌ها و

اصطلاحاتی مثل «دموکراسی، پلورالیسم، مدرنیت، آزادی، برابری، حقوق شهروندی، مشارکت سیاسی، گفت‌وگو» گرفت (ر.ک. آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۷-۳۱۸). با دور شدن از بحران‌های شدید اقتصادی، اولویت‌های اصلی جامعه هم تغییر کرد و این تغییرات به عالم ادبیات در ایران و خارج از ایران هم راه یافت. مهاجران از اوضاع داخلی ایران تأثیر پذیرفتند و خود نیز با مسائل جدیدی در زندگی اجتماعی مواجه شدند که فاصله آنها را با سیاست بیشتر می‌کرد. فضای زندگی و نیز زیست‌جهان آنها در دهه ۶۰ زیر سلطه و سیطره سیاست قرار داشت. تحلیل‌ها و باورهایی که گروه‌های سیاسی و رسانه‌های مرتبط با آنها عرضه می‌کردند، مهاجران را تشویق و ترغیب می‌کرد که همواره برای بازگشت به ایران آماده باشند. چمدان‌ها باید بسته می‌بود، نیاز و دلیلی برای برنامه‌ریزی بلندمدت برای اقامت نبود. در چشم‌انداز اغلب مهاجران، آنها مسافرانی بودند که سفرشان طولانی شده بود و به زودی باید باز می‌گشتند.

سال‌های نخست زندگی در غربت، سال‌های خوش‌بینی بود، واژگونی جمهوری اسلامی در چشم‌انداز بود و بازگشت به میهن مسئله امروز و فردا، همه‌چیز موقتی می‌نمود؛ از زیستگاه و کار گرفته، تا همنشینی‌ها و همراهی‌ها. حتی سرگردانی‌ها. راه‌روال زندگی هم بر همان منوال ایران بود. گسستی در میان نبود. تب‌وتاب سیاست همه‌جا را گرفته بود. حتی گستره هنر و ادبیات را که فراورده‌های اندک‌ش، یک‌سره سیاسی بود. رفته‌رفته اما آشکار شد که در کوتاه‌زمان تغییر بنیادینی در کار نیست و شکست قطعی است و آوارگی، چه بسا ماندگار. و این سرخوردگی و سرگشتگی را به همراه آورد. و دگردیسی دیر یا زود زندگی‌ها را و گسست‌ها را. تکاپو برای گذران زندگی، خوگرفتن و کنار آمدن با محیط تازه، چیرگی بر رنج‌های غربت و بی‌کسی، خودیابی و خود بازآفرینی، بر همه‌چیز سایه انداخت. حتی پر مبارزه سیاسی. (مهاجر، ۱۳۷۴: ۱).

بنابراین، از پس تغییرات سیاسی و اجتماعی در ایران، مهاجران که کمتر امیدی به بازگشت از طریق تغییر رژیم داشتند، در مقام شناخت، پذیرش یا ردّ دنیای جدیدی که در آن ساکن بودند و جست‌وجوی گذشته قرار گرفتند. آنها جدایی از فرهنگ و مناسبات زادبوم را عمیقاً احساس می‌کردند و حس غربت در زندگی روانی آنها وارد شده بود. احساس می‌کردند که در جامعه جدید به‌جد گرفته نمی‌شوند و در نام و زبان و لهجه و سیما و حتی رنگ مو و چشم غریبه‌اند (یا حقی، ۱۳۸۲: ۳۶). از این‌رو در مواجهه با چنین وضعی راهبردهای گونه‌گون برمی‌گزیدند؛ نام عوض می‌کردند، چهره و پوشش را تغییر می‌دادند تا خود را با میزبان همسان کنند ولی بی‌فایده بود. گویی تفاوت‌ها اساسی‌تر بود و گاه، کار تفاوت

به تعارض می‌کشید. مهاجران که با جامعه دیگری مواجه بودند، به جست‌وجوی دوباره خود و کشف زندگی جدید در میان دو میهن، دو فرهنگ و دو زبان پرداختند. در میان نویسندگان، نخستین واکنش نسبت به این وضعیت جدید، نگارش داستان با مضامین جدید بود. آنها از اواخر دهه ۶۰ به بعد، به سمت نوشتن مضامین دیگر و به‌ویژه طرح مباحث اجتماعی مرتبط با مهاجران یا تبعیدیان و از جمله دل‌تنگی و نوشتن از گذشته پرداختند؛ هرچند در آغاز شخصیت‌های اصلی داستان‌ها یا بخشی از موضوع داستان و از جمله اسباب دوری از وطن، عمدتاً سیاسی بود. برای نمونه می‌توان به داستان‌های کوتاه «پرواز» از جواد جواهری، «تدفین شاعر» از محسن حسام، «در اوترخت» از نسیم خاکسار، «حدیث غربت من» از اکبر سردوزامی، «ناشناس» از علی عرفان، «خیابان طولانی» از محمود فلکی و «غربتی» از داریوش کارگر اشاره کرد (شیدا، ۱۳۸۲: ۶۹-۴۷). بعد از آن، از اواسط دهه ۷۰ نیز در ادبیات داستانی مهاجرت، بسامد عناصر سیاسی کم شد و بسیاری از نویسندگان سیاسی‌نویس، نوشتن در موضوعات دیگر را نیز تجربه کردند. آنها که عموماً آثارشان به‌ویژه در دهه ۶۰ مضامین و موضوعات سیاسی داشت، با گذشت زمان و تداوم وضعیت مهاجرت و طولانی‌شدن دوران دوری از وطن، به روایت موقعیت تازه و روابط تازه‌ای که در واقعیت با آن روبه‌رو بودند، پرداختند. موقعیت تازه، حضور در میانه فرهنگ تازه‌ای بود که برای مهاجر یا آدم‌های دور از وطن پدید آمده بود. از این‌رو، سیاست در آثار این نویسندگان کم‌کم به حاشیه و پس‌زمینه رانده شد و شخصیت‌ها در موقعیت‌های داستانی جدیدی قرار گرفتند که محور آن از یک‌سو تضاد و بیگانگی فرهنگی و از دیگر سو ناگزیری پیوند و پذیرش فرهنگ تازه بود. بنابراین، محور و مضمون اغلب داستان‌ها از سیاست‌اندیشی به سمت تأمل و اندیشیدن درباره مسئله هویت گرایش پیدا کرد.

یکی از دلایل سوق یافتن نویسندگان به سمت مسئله هویت‌اندیشی، تشدید حس غربت یا دل‌تنگی بوده است. این حالت با احساس قرار گرفتن در اقلیت (ملی، مذهبی، زبانی و نژادی) افزون می‌شود. وقتی مهاجر در اقلیت قرار می‌گیرد

برای گریز از فشار ناشی از غربت یا یافتن هویت خویش، بیش از هر چیز به سوی عواملی گرایش می‌یابد که به تخلیه روانی او یاری می‌رساند. یکی از این عوامل، یعنی ابتدایی‌ترین آن، به‌ویژه در نزد افراد تنگ‌نظر ناسیونالیسم یا مذهب است. (فلکی، ۱۳۷۵: ۴۰۴).

در این میان، نوع برخورد جامعه میزبان هم اهمیت دارد. اگر جامعه میزبان به تحقیر مهاجر پردازد، پناه‌جویی به ناسیونالیسم و مذهب در نزد برخی از مهاجران شتاب می‌گیرد. این راهبرد برای این مهاجران گونه‌ای سپر دفاعی روانی است. آنها در این راهبرد به احیای سنت‌ها و آداب و رسوم ملی می‌پردازند و حتی با اغراق، آیین‌ها و رسومی (مثل جشن تیرگان و مهرگان) زنده می‌شود که در کشور مادر سال‌هاست به فراموشی سپرده شده است. در این میان گروهی از روشنفکران و نویسندگان نیز هستند که در دام تنگ‌نظری‌های ناسیونالیسم یا مذهب گرفتار نمی‌شوند. راهبرد آنها بیان نوستالژی در شکل‌های متفاوت است.

۴. کانون‌ها و محافل پشتیبان و حامی جریان

مهم‌ترین کانون‌های پشتیبان ادبیات مهاجرت، مجلات بوده‌اند. بخشی از محافل و به‌ویژه مجلاتی که در دهه شصت در پیدایش و حمایت از جریان سیاسی فعال بودند، در گسترش جریان هویت‌اندیش نیز اثر داشته‌اند؛ همچنین نشریات نظیر *ایران‌شناسی* و *ایران‌نامه* که هرچند موضوع کارشان بیشتر گرد مباحث ادبیات کلاسیک می‌گردد، از آن جهت که چراغ فرهنگ، هنر و ادب ایرانی و زبان فارسی را روشن نگاه داشته‌اند، در پیدایش و گسترش جریان داستان‌نویسی هویت‌اندیش نیز مؤثر بوده‌اند. چنان‌که یکی از نخستین مجموعه بحث‌های قابل‌اعتنا در باب هویت ایرانی، در شماره ویژه‌ای از مجله *ایران‌نامه* منتشر شده است.^(۲) تغییر و تحولات زمانه و دگرگونی در نگرش مهاجران در مجلات بازتاب داشته است. چنان‌که در نشریاتی نظیر *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، هرچند بر وجه سیاسی نشریه تأکید می‌شود، بسیاری از روایت‌های داستانی از مسائل صرف سیاسی فاصله می‌گیرند. تقریباً از آغاز دهه ۷۰ به بعد نشریات ادبی و فرهنگی دیگری هم پدید آمده‌اند که زمینه‌های سیاسی آنها کم‌تر است یا به عبارت دیگر، نوشتن از سیاست برای آنها تنها مبارزه صرف نیست. از جمله، داریوش کارگر نشریه *افسانه*، در گستره *ادبیات داستانی* (بهار ۱۳۷۰ تا زمستان ۱۳۷۳) را در ۱۱ شماره منتشر کرده است. این نشریه هم به داستان ایرانی می‌پردازد و هم ترجمه داستان‌ها و مباحث نظری نقد ادبی خارجی را منتشر می‌کند. بهزاد کشمیری‌پور نیز نشریه *کبود* (از ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴) را با شیوه‌ای نزدیک به *افسانه* در دوازده شماره منتشر کرده است. نشر باران هم نشریات مختلفی منتشر کرده است؛ از جمله، یازده شماره *گاهنامه مکث* (از ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۹) زیر نظر مرتضی ثقفیان، ۴۴ شماره *فصلنامه باران*؛ ویژه فرهنگ و ادبیات (از ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۵) به

سردبیری بهزاد کشمیری پور و مسعود مافان و دوازده شماره نشریه *سنگ*، ویژه ادب و هنر (ده شماره نخست میان سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ و دو شماره آخر در ۱۳۸۰) با مسئولیت حسین نوش آذر، بهروز شیدا و عباس صفاری، ۲۰ شماره از *جنگ زمان؛ فصلنامه ادبیات، فرهنگ و هنر* (از بهار ۱۳۸۸ تا زمستان ۱۳۹۲) به سردبیری منصور کوشان و فصلنامه *بررسی کتاب؛ ویژه هنر و ادبیات* به سردبیری مجید روشنگر که از اواخر دهه شصت منتشر به بعد منتشر شده است (درباره این نشریات ر.ک. مافان، ۱۳۸۶).

۵. قاعده‌سازی یا کوشش برای تثبیت جریان

تغییر و تحولی که در داستان‌نویسی مهاجرت ایجاد می‌شود، دفعی و یک‌باره نیست و ریشه در برخی از آثار داستانی دهه ۶۰ دارد. رگه‌هایی از نوشتن درباره موقعیت اجتماعی تبعیدی یا مهاجر و پرسش درباب کیستی و چیستی مهاجران و نسبتشان با گذشته، حال و آینده را می‌توان در آثار برخی نویسندگان دهه ۶۰ نشان داد. برای آنها نوعی تقابل میان سرزمین مادری (مهاجرپرست) و سرزمین دیگری (مهاجرپذیر) پیش می‌آید و تأمل درباره آن را در متن داستانی بازتاب می‌دهند و با تکرار این موضوع، آن را به قاعده و مسئله داستان تبدیل می‌کنند. برای مثال، می‌توان در آثار نسیم خاکسار به تماشای سیمای این دگرگونی نشست. خاکسار در دهه ۶۰ پی‌جوی سیاست و روایت ادبی آن است و اغلب آثار او توصیف و ترسیم چهره ایرانیانی است که سیاست آنها را به مهاجرت یا به تعبیر آثار او تبعیدی اختیاری یا اجباری کشانده و اصلی‌ترین دغدغه زندگی‌شان مبارزه و مسائل سیاسی مرتبط با ایران است. اما در آثار متأخر او نظیر *بادنماها و شلاق‌ها* (۱۳۷۵) و *فراز مسند خورشید* (۱۳۸۵) سویه هویت‌اندیشانه کار روشن و آشکار است. گردش مسیر داستان‌نویسی خاکسار از سیاست‌اندیشی به هویت‌اندیشی به یکباره اتفاق نیفتاده است. در برخی از داستان‌های متقدم او در دهه ۶۰ مثل داستان‌های *بقال خرزویل* (۱۳۶۷) و *آهوان در برف* (۱۳۶۸) رگه‌هایی از چیزی غیر از سیاست و به تعبیر دقیق‌تر هویت‌اندیشی هم دیده می‌شود.

از نخستین نمونه‌ها و نیز از مبادی اثرگذار داستان‌نویسی هویت‌اندیش، داستان بلند *مسافرنامه* (۱۳۶۲) از شاهرخ مسکوب است که چاپ نخست آن با نام مستعار «ش. البرزی» در نیویورک منتشر شده است. در *مسافرنامه*، بیش از سفر، مسافر و نحوه حضورش در غرب و غیابش از وطن به چشم می‌آید. چیزی که در همه سال‌های دور از وطن مسئله ذهنی مسکوب

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۱۵

هم بوده است و شکل‌های رساتر و بی‌گمان موفق‌تر آن بعدها در *گفت‌وگو در باغ* (۱۹۹۱)، *سفر در خواب* (۱۹۹۸)، *هویت ایرانی و زبان فارسی* (۱۳۷۳) و *روزها در راه* (۱۳۷۹)^(۳) آمده است. راوی *مسافرنامه*، استاد ادبیات مهاجری است که هر هفته برای تدریس میان پاریس و لندن رفت‌وآمد می‌کند. او در این سفر، از غربت‌زدگی، از یاد شهر و دیار خود، از زندگی در جامعه مافوق صنعتی و از بدبختی‌ها و گرفتاری‌های وطن سخن می‌گوید و مخاطب را با دلهره‌ها، سرگردانی‌ها و نوستالژی‌هایش آشنا می‌کند. در *مسافرنامه* ذهنیت راوی میان دو مفهوم سیال سرزمین مادری و سرزمین دیگری در تردید و تردّد است. سوبه‌هایی از وطن - چنان‌که او بدان اشاره می‌کند - نمی‌تواند باب میل او باشد و جایی که اکنون در آن حضور دارد نیز دلخواهش نیست. مسئله مرز و هویت در این داستان تکثیر و تکرار می‌شود. مرز، فقط خط میان دو کشور نیست. همه چیز با مرز و جایی که مسافر در آن ایستاده، تعریف می‌شود. برای این منظور، مکان داستان (فرودگاه و سالن انتظار قطار) برای بیان مفهوم سرگردانی و حیرانی، انتخاب مناسبی است؛ یعنی جای رفتن و آمدن و نماندن. برای مسافر داستان، پرسش درباره کیستی و جست‌وجوی هویت در شکل ظاهری‌اش در فرودگاه و هتل نمایان می‌شود. او وقتی به فرودگاه می‌رسد، مثل همیشه مأمور فرودگاه به فکر فرو می‌رود که آیا او را راه بدهد یا نه؟ «آخر او ایرانی است» (مسکوب، ۱۳۹۰: ۱۸). ترسی که در دل مأمور هست از جغرافیای ایران نیست؛ از مفهوم تازه «ایرانی‌بودن» است که متأثر از فضای سیاسی تازه ایران پس از انقلاب است. برای راوی، ایران، مجموعه‌ای از پسندها و ناپسندهاست. سوی ناپسند آن ماجراهایی است که انقلاب مسبب آن بوده و باعث شده از وطن دور شود، اما بعد از مهاجرت نیز کسی به او «جا» می‌دهد. راوی به اروپا آمده تا شاید جایی داشته باشد. اما مدام باید پاسخ دهد که کیست؟ از کجا می‌آید؟ شغلش چیست؟ چرا سفر می‌کند؟ او هر بار باید هویتش را ثابت کند. الان برای راوی، ایران، «آنجا» و جای بی‌قراری است. در محیط غریب غرب نیز، ایرانی بودن برای او تنها یک مفهوم جغرافیایی نیست. حوادث زمانه و سیطره آن بر مفهوم جغرافیایی ایران، نگرش‌ها نسبت به ایرانی‌ها را تحت‌تأثیر قرار داده است (ر.ک. کریمی‌حکاک، ۱۳۹۸)

با پایان دهه ۶۰ بسامد طرح پرسش‌های هویتی بیشتر می‌شود و منتقدان ادبی و نویسندگان بسیاری درباره آن می‌نویسند. این پرسش‌ها در متن‌های روایی مجال بیشتری می‌یابند. از نظر برخی «تنومندترین شاخه ادبیات مهاجرت، شاخه‌ای است که به دوگانگی هویتی تبعیدیان و درگیری‌های درونی آنان برای بریدن از گذشته و آغاز زندگی تازه در کشور

مهاجرپذیر می‌پردازد. این بخش از ادبیات مهاجرت است که در مطبوعات ایران نیز امکان نشر یافته است» (میرعابدینی، ۱۳۸۴: ۱۴۰۴).

۶. استمرار و چگونگی گسترش جریان

۱.۶ روایت گمشدگی و جست‌وجوی خویشتن خویش

بخشی از روایت‌ها و عموماً در داستان‌های کوتاه، محلّ طرح پرسش از هویت فردی است. احساس گم‌شدن در زمان و مکان، حدیث مکرر داستان‌نویسی مهاجرت است. مهاجرت بیش از هر چیز با مفهوم فضا و مکان همراه است. برای همین ساده‌ترین تعریفش تغییر یا جابه‌جایی در مکان است. انسان‌ها از فضاهایی که به آنها هویت و معنی می‌بخشیده جدا می‌شوند و به فضاها یا مکان‌هایی وارد می‌شوند که از این حیث با آن سازگار نیستند. در داستان «ناشناس» (۱۹۸۹ [۱۳۶۸]) از علی عرفان گفت‌وگوی میان نویسنده‌ای با فردی ناشناس در یک کافه روایت می‌شود. ناشناس از نویسنده می‌خواهد داستان زندگی او را بنویسد تا او بتواند پناهندگی بگیرد. او خود را چنین معرفی می‌کند:

بله آدم اسم و رسم‌داری که نیستم. هیچ ورقه‌هویتی هم ندارم. من هیچ هویتی ندارم. هر اسمی که دلتان خواست انتخاب کنید [...] راستش هیچ وقت نتوانستم حرفم را بزنم. در فرانسه سعی کردم خودم را جمع و جور کنم. ولی نتوانستم به چیزی فکر کنم. در صورتی که همه چیز برایم مسئله شده بود. شکل آب خوردنم. حتی صدایم. متوجه هستید؟ خودم برای خودم عجیب شده بودم. (عرفان، ۱۹۸۹).

داستان علی عرفان، گفت‌وگو و حدیث‌نفس نویسنده با خود است که با شعر اخوان‌ثالث هم پایان می‌پذیرد «من سایه‌ام را به میخانه بردم/ هی ریختم خورد/ هی ریخت خوردم» (همان).

در ادبیات مهاجرت، پیایی با استعاره‌های مکانی مانند خانه، پل و مرز مواجه هستیم. برای مثال، توقف قهرمان داستان بر روی پل که مفهومی نمادین دارد، ایماژی مکرر است و گذری پُر دلهره از جایی به جای دیگر و از مکانی به مکان دیگر را بیان می‌کند. پل، مکان بی‌مکان و بی‌زمان و جایی معلق و در تعلیق است. ص. فرنود، در «نامه؛ طعم گس غربت» (۱۳۶۹) در روایتی که در قالب نامه است، این موقعیت را چنین شرح می‌دهد:

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۱۷

گاهی از خود می‌پرسم اینجا چه می‌کنم؟ [...] از حال من بخواهی هنوز در دریای گذشته‌ها غوطه‌ورم. با تمام توانم دست و پا می‌زنم تا خودم را به ساحلی برسانم. ولی ترس از فرو رفتن در اعماق، شب و روز آزارم می‌دهد [...] یک روز برای گردش به خارج شهر رفته بودم. از روی پل معلق‌ی که بر روی رودخانه باریکی زده بودند رد شدم. با هر گامی دلم فرو می‌ریخت. ترسم از افتادن در آب نبود. چون ارتفاع پل بسیار کم بود. رودخانه هم کم آب بود. هر اسم از این بود که وقتی پایم فرود می‌آمد، پل را که هنوز در اثر ضربه گام قبلی در ارتعاش بود، در محل قبلی نمی‌یافت و من حس می‌کردم در بین زمین و هوا معلق‌ام. این احساس چند لحظه‌ای بیشتر طول نمی‌کشید. چون بلافاصله پایم پل را می‌جست و بر آن فرومی‌نشست. مدتی است چنین حسی دارم. دائم بین زمین و هوا معلق‌ام (فرنود، ۱۳۶۹: ۷۱-۶۹).

داستان کوتاه «تبعیدی» (۱۳۷۰) از محسن حسام، حدیث نفس شاعری تبعیدی است. داستان با بند آغازین «افسانه نیما» شروع می‌شود و در روایتی اول شخص با شاعری افسرده و غمگین آشنا می‌شویم که شبانه‌روزش را در خوابگاهی در حومه پاریس و در میان مهاجران و پناهنده‌هایی از ملل مختلف می‌گذراند. او که شادی‌هایش را از دست داده، نمی‌تواند تصاویر واقعی سرزمین مادری‌اش را در شعرش بازآفرینی کند. شعرهایش مبهم است. یادهای وطن از خیالش گریخته‌اند و آنچه باقی مانده چیزهایی دور و گم است که از پشت دیوارهایی از مه به‌یادش می‌آید. شاعر در غربت زبان مادری‌اش را از یاد برده و بی‌مخاطب و گمنام مانده است. در داستان «به زمانه نوشتنم خطی ز دل‌تنگی» از حسین خویی که در مجموعه *داستان‌های غربت* (۱۹۹۲ [۱۳۷۱]) منتشر شده، قهرمان داستان می‌گوید: «بارها فریاد درونم را شنیده‌ام که من در اینجا چه می‌کنم؟ [...] تنهای تنها، روی پلی ایستاده‌ام که نه ابتدایش پیداست و نه انتهایش، انگار از ابدیت آغاز شده و به ابدیت می‌پیوندد.» (خویی، ۱۹۹۲). دل‌تنگی حدیث مکرر داستان‌ها و نوشته‌های بسیاری است:

دلم برای یک پیک که به سلامتی‌ات بزنم تنگ است. تازگی‌ها داستان‌نویسی در خارج کشف کرده‌ام که چنین لحظه‌ای را خیلی خوب ثبت کرده است. می‌گویند دلم حتی برای نادوستانم تنگ است. اما من بزرگواری او را ندارم، دلم فقط برای یک پیک که به سلامتی تو بزنم تنگ است و برای یک قدم زدن در خیابان و کوچه‌ای. (سردوزامی، ۱۳۷۱: ۱۳۸).

افسانه راکی در داستان «برچشم بد لعنت» (۱۳۷۳) حکایت تنهایی جهان‌شاه را نقل می‌کند. او دوازده ساله بوده که برای تحصیل به اروپا رفته و در آنجا مهندسی خوانده و با پایان تحصیل

به ایران بازگشته و با دختری به نام هلو ازدواج کرده است. اما دختر که دلباخته برادر جهانشاه شده، بعد از یک سال زندگی مشترک طلاق گرفته و رفته است. جهانشاه هم برای ادامه زندگی به سوئیس آمده و الان پانزده سال است که اینجاست. او در سوئیس هم فریب دخترکی مهاجر را خورده و با او ازدواج کرده و اموالش را نیز به او بخشیده است، در حالی که دخترک به دنبال گرفتن کارت اقامت بوده و به نتیجه که رسیده، جهانشاه را رها کرده و رفته و حالا جهانشاه شب و روزش را با سگش می گذرانند. بیژن کارگر مقدم نیز در داستان «مسافر آخر» (۱۳۷۳) راوی زندگی مردی تنها است که زنش او را رها کرده و با دوست پسر سومش ازدواج کرده و دختر و پسرش نیز گرفتار زندگی خود هستند و حالا روزهای مرد به کار می گذرد و شب‌هایش به نوشیدن و غرق شدن در خیالات و اوهام و فراموشی. شبیه همین تنهایی را حسین نوش‌آذر در داستان «مهمان ناخوانده» (۱۹۹۷ [۱۳۷۶]) در زندگی آذر نشان می‌دهد. او زنی افسرده است که پس از مهاجرت طلاق گرفته و همچنان که روابطی چندگانه دارد، با مردی آلمانی هم ازدواج کرده و ظاهراً آلمانی هم او را رها کرده و رفته و حالا، زن در نیمه شبی سرگردان و حیران، در جست‌وجوی سقفی به مجید زنگ می‌زند، به خانه او می‌رود تا بار غصه‌هایش را سبک کند. منصور کوشان در داستان «آواز خاموش در تبعید» (۱۳۸۱) درباره مهاجرانی می‌نویسد که گرچه شهروند غرب شده‌اند، هنوز با مسائل مهاجرت و پناهندگی و تنهایی درگیرند:

گرچه نازنین حالا دیگر یک شهروند نروژی شناخته شده بود و قابل احترام برای همسایه‌ها یا همکارانش، اما هنوز حس بودن در وطن و امنیت آن را به دست نیاورده بود. نزدیک پانزده سال بود که به نروژ آمده بود، درس خوانده بود و یک عکاس حرفه‌ای شناخته شده بود. وقتی اتفاقی می‌افتاد و رسانه‌ها لازم بود با یک یا چند ایرانی گفت‌وگو داشته باشند، به سراغ نازنین می‌رفتند. (کوشان، ۱۳۸۱: ۵۸-۵۷).

اما همین نازنین برای پناه دادن به پناهنده‌ای ایرانی تحت تعقیب پلیس قرار گرفته است. محسن حسام در داستان «مسافر هیچ کجا» (۱۳۹۳) سوی دیگر حس غربت را در زندگی مهاجرانی نشان می‌دهد که چون حاضر نبوده‌اند در برابر قدرت زانو بزنند و در آشوب زمانه ذوب شوند، به ناچار راهی سفری شده‌اند که راهی به جایی نمی‌برد و از زبان یکی از شخصیت‌های داستان، سرانجام و فشرده این‌گونه مهاجرت‌ها در تمثیل زیر بیان می‌شود:

گیل گفت این پرنده را می‌بینی شاعر. این پرنده از نوع پرنده‌های مهاجر است. بدون آشیانه است. در کوچه‌باغ‌های پاریس سرگردان است. هیچ وقت راه به جایی نمی‌برد.

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۱۹

هیچ‌کس حاضر نمی‌شود گوشه چشمی به او بیندازد و از سر مهر مشت‌های دانه جلو رویش بپاشد. دست آخر، شبی، کلاغی به سر وقتش می‌آید و با نوک، سینه‌اش را می‌شکافتد و قلبش را از درون سینه‌اش بیرون می‌کشد. روز بعد، دم‌دمه‌های صبح، رفتگری کنار جدول خیابان جسدش را پیدا می‌کند و در ظرف آشغال می‌اندازد. اتفاق به همین سادگی رخ می‌دهد. همان‌طور که می‌بینی با مرگ پرنده آب از آب تکان نمی‌خورد. انگار که هرگز وجود نداشته است. (حسام، ۱۳۹۳: ۱۵).

در میان رمان‌نویسان، رضا قاسمی در سه‌گانه *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* (۱۳۷۵) (۱۹۹۶)، *چاه بابل* (۱۳۷۸) و *وردی که بره‌ها می‌خوانند* (۲۰۰۷ [۱۳۸۵]) سرگردانی و حیرانی انسان امروزی، به‌ویژه انسان تبعیدی یا مهاجر را روایت می‌کند. در *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها* (۱۹۹۶) راوی، روشنفکری ایرانی است که پیش از این با نویسندگی و موسیقی سر و کار داشته و حالا به کشور فرانسه پناهنده شده و در اتاق زیر شیروانی ساختمانی شش طبقه در پاریس زندگی می‌کند. در ساختمان، چند ایرانی و فرانسوی هم هستند که روابط خوبی باهم ندارند. راوی که «از بد حادثه» و «تیرگی روزگار» و رهایی از «بکن و نکن‌ها» به‌غربت افتاده، میان همسایگانش هم غریبه است. روزهایش به خواب می‌گذرد و شب‌هایش به نقاشی. او پرتره آدم‌ها را می‌کشد تا بتواند آنها را بشناسد. در *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، مرز واقعیت و خیال در ذهن راوی به هم ریخته و ساختار رمان هم به همین دلیل جولانگاه ضمیر ناخودآگاه راوی است که از سوئی در وحشت مرگ به سر می‌برد و از دیگرسو، سرگردان و حیران است، نمی‌داند کیست و اصل و اصالتش را به یاد ندارد. روایت سیال داستان، برای جست‌وجوی هویت گم‌شده از نماد سایه و آینه بهره می‌برد. راوی تأکید می‌کند که سایه او در نوجوانی از بدن او جدا شده، به هستی او نفوذ کرده و بر آن مسلط شده است. حال آنچه به جا مانده، خود او نیست، سایه اوست. از سوی دیگر، او از مقطع خاصی، دیگر نتوانسته سیمای خود را در آینه ببیند. «هر بار که می‌ایستم مقابل آینه فقط سطح نقره‌ای محوی را می‌بینم که تا ابدیت تهی است.» (قاسمی، ۱۳۸۱: ۴۲). *چاه بابل* (۱۳۷۸)، بر مبنای اسطوره هاروت و ماروت نوشته شده است. آنچه در داستان اسطوره‌ای هاروت و ماروت اتفاق می‌افتد و به‌ویژه انجام و پایان داستان آن دو فرشته‌مقرب که به واژگونی ابدی در چاه بابل می‌رسد، در رمان *چاه بابل* تکثیر می‌شود. گویی روح و جسم این دو فرشته در جسم و روح آدم‌های بی‌شماری حلول می‌کند و آدم‌ها در زمان‌های ازلی و ابدی هم‌سرشت و هم‌سرنوشت آنها می‌شوند و همچنان که هاروت و ماروت سرنگون و زندانی ابدی تاریکی چاه بابل‌اند،

آدم‌های هم‌سرنوشت هم این‌چنین‌اند. از جمله در رمان *چاه بابل*، هاروت می‌شود مندو و ماروت می‌شود کمال و جلوۀ ناهید نیز در نایی، گرافینه و فلیسیا دیده می‌شود. مندو، پناهنده و خواننده ایرانی ساکن پاریس، پیش از اینها و در دورۀ قاجار ابوالحسن نام داشته و ایلچی مخصوص شاه بوده است. او، در زندگی کنونی‌اش و در ایران زمان جنگ، سرودهای مذهبی می‌خوانده اما به جرم رابطه‌ای غیر شرعی به سنگسار محکوم شده است. اما حین اجرای حکم و زیر باران سنگ‌ها خود را از گودال بیرون کشیده، با تکه‌سنگی طرف دیگر ماجرا را نیز از رنج مرگ رها کرده است. او اینک در پاریس عاشق فلیسیا است و از او انتظار عشق متقابل و لیلی و مجنون‌وار دارد، اما این انتظار خام‌دستانه از زنی زیبا و غربی او را به‌انحطاط می‌کشاند. اکنون انعکاس نعره‌های این خواننده تبعیدی که حامل فضای نیمه‌وهمی چاه بابل است، از چاه بابل فرانسه به گوش می‌رسد. جلوۀ هاروت نیز در شخصیت کمال متجلی است. او پناهنده‌ای نقاش است. سراغ و نشان او هم در تاریخ روایی رمان و در قرن هجدهم و در روسیه دیده می‌شود. کمال در نوجوانی هدف تجاوز یکی از مسئولان سازمانی سیاسی بوده است و بعدها هم وقتی در زمانۀ جمهوری اسلامی زندانی بوده، آن بلندمرتبه سیاسی را که زندانی شده، در همکاری با سیستم می‌بیند، به همین دلیل او هم به جرگۀ توابعان وارد می‌شود. نادر پناهنده دیگری است که سرنوشت و زندگی نابسامانی دارد و با زن و سه فرزندش در پاریس زندگی می‌کند. هر سه شخصیت، مهاجر یا تبعیدی‌اند. آنها دور از خویشان و دور از میهن در چاه بابل تبعید گرفتارند. این چنین است که تاریخ و جغرافیا نیز به همراه آدم‌ها در چاه بابل تکثیر می‌شود و همه جا هم به تاریکی و کوری چاه بابل می‌رسد؛ از شهری در جنوب ایران به روسیه تزاری و از ایران زمانۀ جمهوری اسلامی به پاریس امروزی. برای مندو، کمال، نادر و بسیاری دیگر تغییر مکان، چه به معنای مهاجرت خودخواسته و یا تبعیدی ناخواسته، ناخودآگاه به شکلی غم‌انگیز جلوه می‌کند. برای همین یاد ریشه‌ها و نوستالژی گذشته در سراسر رمان پراکنده است.

عباس معروفی در رمان *تماماً مخصوص* (۱۳۸۸) از سیاست فاصله می‌گیرد. راوی رمان، عباس ایرانی، دانش‌آموخته فیزیک و روزنامه‌نگار، چهارسال پس از انقلاب از مرز جنوب شرقی به پاکستان گریخته و با گذرنامه قلابی به آلمان آمده و پناهنده شده و اکنون ساکن برلین است. او هرگز در طول اقامتش در این شهر سفر نکرده است. اما در سال ۲۰۰۱ در یک موقعیت ویژه به همراه دوستی که سگ و سورتمه دارد، تن به سفری تماماً مخصوص می‌دهد و به قطب شمال می‌رود، و در آنجا مرگ را با گوشت و پوست و خون تجربه می‌کند و

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۲۱

همان‌جاست که تمام زندگی‌اش از کودکی تا تبعید مرور می‌شود. عباس را می‌توان شخصیتی فرض کرد که از حوادث رمان *دوب‌شده* (رمانی سیاسی از همین نویسنده که در دهه ۶۰ نوشته شده) رهایی یافته، اکنون در دیاری غریب است. دردها و زخم‌های او حالا شکل دیگری دارد. او به مدد استعداد، تجربه‌های زندگی و توانایی‌هایش، به کارهای متفاوت مشغول می‌شود؛ بی‌آنکه هیچ‌کدام از این کارها مناسب او باشد. می‌نویسد، به یاری پناهندگان دیگر می‌شتابد، کارگری می‌کند، با معاشرانی که با آنها سنخیتی ندارد همنشین می‌شود، به سفر قطب شمال می‌رود و همه و همه این کارها حدیث غریت دل‌آزاری است که در تمام لحظات آن، این ندا به گوشش می‌رسد که من کجا هستم؟ چرا باید اینجا باشم. رمان که از یک فضای رئالیستی و پلیسی آغاز می‌شود، در اوهام و افسانه پایان می‌یابد. تمام رمان، راوی حدیث غریت دل‌آزاری است که در تمام لحظات آن، این ندا به گوشش می‌رسد که من کجا هستم؟ چرا باید اینجا باشم.

۲.۶ روایت گذشته و نوستالژی وطن

رویارویی با پدیده عام «گذشته» و «دوری از وطن و زادگاه» چه به شکل تبعید که گونه‌ای اجبار در آن نهفته است چه در شمایل مهاجرت که دایره اختیار در ترک وطن در آن وسیع‌تر است، برای نویسندگان و شاعران ایرانی متفاوت است. در این مواجهه، نویسندگان و شاعران سرشناس، تجربه‌های زیسته خود را به اشکال گوناگون بیان کرده‌اند. برخی واکنش‌ها به دوری و غریت، نومیدانه بوده، چنان‌که نویسنده پرکاری مثل غلامحسین ساعدی در امر مواجهه سرنوشت غریبی دارد.

در عین حال که تب و تاب و شور و شوق، او را به نوشتن و باقی گذاشتن یادگارهایی از ذهنیت نویسنده نشان می‌دهد، درماندگی و یأس او را از کنار آمدن با زندگی در محیطی نامأنوس - که گاه حتی ادامه حیات را نیز برای نویسنده ناممکن می‌سازد - به خواننده منتقل می‌کند. (کریمی حکاک، ۱۳۹۸: ۴۹۷).

این واکنش‌های نومیدانه زمانی به حذف نام نویسنده از فهرست نویسندگان فعال زمان نیز انجامیده است. چنان‌که برخی از شاعران و نویسندگان پس از مهاجرت فعالیت ادبی را ادامه نداده‌اند (صادق چوبک و ابراهیم گلستان از نمونه‌های شاخص به شمار می‌روند). در امر مواجهه مورد بحث، بسیاری از شاعران و نویسندگان، به خاطره پناه برده‌اند و گذشته را چونان

آرمانی از دست‌رفته ستوده‌اند تا برایشان مرهمی بر درد دوری باشد. واکنش این گروه به زندگی در غربت از یک‌سو منجر به ترسیم تصویری تیره و تار از وضع موجود ذهنی و عاطفی نویسنده می‌شود، و از سوی دیگر، به یاری حافظه، فضایی از گذشته‌ای مبهم یا موهوم را در برابر چشم می‌گسترده که حتی خود نویسنده یا شاعر را نیز مجاب نمی‌تواند کرد. احمد کریمی حکاک، نادر نادرپور را از نمونه‌چنین شاعرانی می‌داند (ر.ک. همان: ۴۹۸). از نظر او نوستالژی یا حسرت گذشته در آثار این نویسندگان، «حسرت ویرانگر» است. از سوی دیگر نویسندگان و شاعران بسیاری هم هستند که دوری از وطن و ایام مهاجرت را نیز به مثابه یکی دیگر از تجربه‌های زیسته می‌پذیرند و از آن دستمایه‌ای برای خلاقیت ادبی می‌سازند. در نظر اینان، «گذشته» عزیز، اما دست‌نیافتنی و دور است. در آثار اینها تسلیم در برابر وضع موجود، نفی گذشته نیست، بلکه راهبردی است که در آن حیات ادبی میسر می‌شود. حسرت و نوستالژی گذشته در آثار این گروه «حسرت التیام‌بخش» است. در داستان‌های گلی ترقی نوستالژی زمان، مکان و اشیاء روایت می‌شود. نوستالژی زمان گذشته در مجموعه دو دنیا عنصر اصلی حفظ و تداوم هویت شخصیت‌های داستانی است. در برخی دیگر از داستان‌های ترقی نیز زمان غربت «غیر واقعی» تلقی می‌شود و حرف از گذشته‌ای است که نیست. داستان «عادت‌های غریب آقای الف در غربت» در مجموعه **خاطره‌های پراکنده** (۱۳۷۱) از این دست است. صورت دیگر نوستالژی در داستان‌های ترقی، در شمایل میل به مکانی گمشده در گذشته تصویر می‌شود که گاهی خانه پدری و سرزمین مادری است. در داستان «پدر»، در همین مجموعه، خانه پدری به مثابه بهشتی گمشده و جامانده در کودکی‌هاست. چنان‌که در داستان «عادت‌های غریب آقای الف در غربت» نیز خانه اجدادی و محله کودکی در خواب و خیال آقای الف حضور دارد. گلی ترقی در رمان **اتفاق** (۱۳۹۴) نیز سرگشتگی و حیرانی و حس غربت و از همه مهم‌تر بحران هویت و پیامدهای آن را در نظر دارد. حفظ ارزش‌های فرهنگی و آداب و رسوم و به‌طور کلی هویت بومی در جامعه میزبان مسئله این رمان است. این رمان، علاوه بر بیان مشکلات مهاجرت (دوری، غربت و تنهایی) به مسائل ماندن در ایران هم پرداخته است و رخدادهایی مثل جنگ و مصائبی که برای مردم دارد را نیز روایت کرده است.

۳.۶ روایت بحران‌ها، بیان گسل‌ها و ذکر تنازعات هویتی

۱.۳.۶ بحران و تنازع هویتی نسل اول و دوم مهاجران

برخی از روایت‌های داستانی ادبیات مهاجرت بیان بحران‌ها و گسل‌های عمیق هویتی است؛ گسستن و دور شدن از آنچه آشنا بوده و مواجهه ناگهانی با دنیایی به تمام معنا و در تمام ابعاد غریب و تازه. بخشی از این روایت‌ها در قالب تنازع سرزمین مادری و سرزمین دیگری صورت‌بندی می‌شوند. در این روایت‌ها وضعیت‌های متنوع در فرهنگ‌پذیری یا فرهنگ‌گریزی چالش‌ساز هستند. بخشی از این داستان‌ها این چالش‌های هویتی و فرهنگی را در رابطه میان پدر/مادران و فرزندان و نیز چگونگی نگاه به سرزمین مادری (مهاجر فرست) و سرزمین دیگری (مهاجرپذیر یا میزبان) روایت کرده‌اند. ایده مرکزی اغلب این داستان‌ها، مسئله‌های جامعه‌شناختی درباره هویت‌پذیری مهاجران و به‌ویژه نسل دوم آنها (فرزندان) است؛ مهاجران نسل دوم، وضعیت هویتی متفاوتی دارند. آنها هم فرصت بیشتری برای هویت‌پذیری در سرزمین میزبان دارند و هم ممکن است به دلیل عوامل احتمالی دیگر از جمله نژاد، زبان و لهجه و فرهنگ خانوادگی دچار بحران هویتی شوند. نسل دومی‌ها برخلاف نسل اولی‌ها، دلبستگی و هویت سخت اولیه سرزمین مادری را ندارند؛ به همین دلیل نمی‌توانند نسبت به آن خودآگاه باشند. بنابراین، از چشم‌انداز مسئله «هویت»، وضعیت رادیکال‌تری نسبت به نسل اولی‌ها دارند. بخشی از تنازع میان سرزمین مادری و سرزمین دیگری با مسئله زبان پیوند دارد. مهاجرت، همان‌طور که گذر از مرز جغرافیایی است و فرایندی صوری در جابه‌جایی فردی یا گروهی تلقی می‌شود، گذری فرهنگی هم هست. به تعبیری دیگر، مهاجر از ذیل فرهنگ بومی سرزمین مادری بیرون می‌آید و به سایه فرهنگ جدید سرزمین دیگری وارد می‌شود. در آغاز همه‌چیز برایش تازه و گاه غیر عادی است. او برای ماندن در جامعه جدید ناگزیر به انطباق با وضعیت تازه است. فرایند انطباق و همسازي با الگوهای رفتاری، سنت‌ها، باورها و شیوه‌های زندگی در جامعه جدید زمان‌بر است. نتیجه انطباق ممکن است سبب عضویت مهاجر در جامعه جدید یا انزوای او از این جامعه شود. از جمله مهم‌ترین چالش‌های مهاجران در مواجهه با این وضع، مسئله زبان و به عبارت دقیق‌تر ندانستن زبان است. زبان با مقتضیات پیچیده خود به عنوان یکی از عناصر اصلی هویتی، ابزار ارتباطی، اجتماعی و آموزشی است و جایگاه ویژه‌ای در تعیین نسبت فرد با فرهنگ دارد. زبان، هویت و فرهنگ سه رأس مثلثی هستند که با تأثیر و تأثر متقابل و مداوم، جایگاه فرد در جامعه و رویکرد شناختی او به خود و جامعه‌اش را تعیین می‌کنند. برای بسیاری از مهاجران تنها

زبان است که پیوندشان را با زادبوم و گذشته حفظ می‌کند. زبان‌اندیشی، مضمون داستان‌های بسیاری است. اینکه فرزندان یا نسل‌های بعدی مهاجران نمی‌توانند به زبان فارسی بنویسند و بخوانند و حرف بزنند، مشکل بسیاری از مهاجران است. داستان‌های کوتاه «مرغ عشق» (۱۳۷۷) از عدنان غریفی و «بزرگراه» (۱۳۸۴) از حسین نوش‌آذر و رمان‌های **چه کسی باور می‌کند** رستم (۱۳۸۲) و **کارت پستال** (۱۳۸۷) از روح‌انگیز شریفیان از نمونه کارهای این گروه‌اند (درباره نمونه این داستان‌ها ر.ک. سعیدی و رضایی، ۱۳۹۷).

۲.۳.۶ روایت دگردیسی در مفهوم وطن و ملیت

برخی از داستان‌ها متأثر از فضای سیاسی ایران، راوی نوعی دگردیسی در فهم مفهوم وطن و ملیت هستند. رمان **گسل** (۱۳۷۴) از ساسان قهرمان که سویه‌ای سیاسی هم دارد، ماجرای یکی از گریزهای بحران‌زای مهاجران و شرح پریشانی‌های هویتی و قصه بی‌سروسامانی‌های بعد از آن را در سیمای آدم‌هایی روایت می‌کند که دور از وطن، هیچ کجا به آرامش و قرار نمی‌رسند. آنها راه‌های دور و درازی را از این شهر به آن شهر یا از این کشور بدان کشور می‌پیمایند تا در مکانی جاگیر شوند. **گسل**، پنج فصل دارد و از زاویه دید چهار نفر (آذر، خسرو، مجید و محسن) روایت می‌شود که در حال و هوای بعد از انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها، تصمیم به خروج از ایران می‌گیرند و در این میان، آذر نقش محوری دارد. رمان **گسل**، روایت دگردیسی‌های هویتی است. در تنازع میان سرزمین مادری و سرزمین دیگری، راهبردی که مطرح می‌کند، رسیدن به مفهوم فضای سوم است. برای مهاجران این رمان، اندیشیدن یا مواجه‌شدن با پرسش هویتی از همان نقطه گذر از مرز ایران آغاز می‌شود. قهرمانان این رمان نیز مانند بسیاری از مهاجران دیگر معمولاً پیش از مهاجرت تصور روشنی از آن ندارند. در رمان **گسل** مفهوم ملیت زمان‌مند و مکان‌مند است و جزمی و ثابت نیست و رسیدن به یک راهبرد و نیز دگردیسی درباره مفهوم وطن، ملیت و سایر عناصر هویتی بر محور شخصیت خسرو شکل می‌گیرد. گفت‌وگوها، طرح‌ها و خرده‌روایت‌ها و سیر رخداد‌های رمان، خسرو را به سمت فضای سوم می‌برد و سرانجام به نقد نهایی فضا می‌پردازد و ضمن به دست دادن روایت‌های متنوع درباره مهاجران، به **گسلی** که پدید آمده اشاره می‌کند و معتقد است که این **گسل** باید پُر شود:

آن طرفی‌ها خیلی که زور بزنند قصه یک مشت مهاجر حرفه‌ای را سر هم می‌کنند که وطنشان را گذاشته‌اند توی چمدان و آمده‌اند که مزون‌های پاریس و کاباره‌های کالیفرنیا را

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۲۵

پر کنند. این طرفی‌ها هم برای اینکه ثابت کنند هنوز در همان هوا نفس می‌کشند و از چیزی دور نیفتاده‌اند قصه‌ده کوره‌ها و زندان‌های آن طرف را می‌نویسند. اگر هم کسی در این سو و آن سوی دنیا کاری کرده آن‌قدر دوریم و نابسامان که نمی‌بینیم. نمی‌خوانیم. تو بودی می‌گفتی ما در یک مرز ایستاده‌ایم؟ خودت بودی. مرزی که نه آن‌طرفش مال ماست و نه این‌طرفش. ولی همین مرز که مال ما هست. همین خط که رویش ایستاده‌ایم. همین گسل. و می‌بینیم، هر دو جانب را می‌بینیم، با هر دو جانب می‌توانیم سخن بگوییم. می‌بینی آذر؟ می‌خواهم با هر دو جانب سخن بگویم. خواهند شنید. حتماً خواهند شنید. آخر مگر نه اینکه ما در یک مرز ایستاده‌ایم؟ (قهرمان، ۱۳۷۴: ۱۹۵-۱۹۴).

۳.۳.۶ روایت‌های ملت‌پرستانه و ناسیونالیسم رمانتیک

در بخشی از ادبیات مهاجرت، تاریخ اساطیری و نیز تاریخ پیش از اسلام، حضور جدی دارد. مهاجران در هویت‌اندیشی‌های خود به تاریخ چند هزارساله ایران رجوع می‌کنند. آنها ظاهراً برای حس گمگشتگی و حیرانی و یافتن هویت، آنچه متعلق به گذشته ایران است را جست‌وجو می‌کنند؛ عموماً در این دست روایت‌ها بخشی از تاریخ ایران که در نسبت با جمهوری اسلامی است، حذف می‌شود. روایت‌های این داستان‌ها برای تمایز با گفتمان هویتی جمهوری اسلامی سویه‌های دینی و تاریخ عهد اسلامی را از عناصر و مؤلفه‌های هویتی حذف می‌کنند. از این‌رو بسیاری از نام‌های باستانی زنده می‌شود و آیین‌ها و رسم‌های ایرانی گرامی داشته می‌شود. رمان *مهاجر و سودای پریدن به دیگرسو* (۱۳۸۹) از علی نگهبان این‌گونه است. او به فرایندهای هویت‌پذیری یا هویت‌سازی در میان مهاجرانی می‌پردازد که از محیط تازه بریده‌اند و با انسان‌های واقعی در خارج از جغرافیای زادگاهشان ارتباط برقرار نمی‌کنند. مهاجران این رمان به گونه‌ای هم در تنازع با سرزمین مادری هستند و هم در سرزمین میزبان جاگیر نمی‌شوند. برخی گرفتار نوستالژی سرزمین مادری هستند و برخی گریزان از آن. بابک، شخصیت اصلی رمان، چون بسیاری از مهاجران با دنیای جدید هم مشکل دارد:

حالا، من شهروند یک میهن جدیدم، به زبان دیگری هم حرف می‌زنم و می‌نویسم. ولی مشکل در اینجاست که دیگر نمی‌دانم با کی حرف می‌زنم، یا برای کی می‌نویسم. در هیچ یک از زبان‌هایم. بی‌خانمانی یک جورهایی با بی‌مخاطبی مترادف است. هم‌میهنان قدیمی‌ام که دیگر حرف‌های مرا جدی نمی‌گیرند، چرا که من به خاطر دوری از زادگاهم

شناخت درستی از آنجا ندارم. می‌گویند آدم‌های مثل من ذهنیتشان را به جای واقعیت می‌گیرند. هم‌میهنان جدیدم هم مرا جدی نمی‌گیرند. چون که فکر می‌کنند تجربه‌هایم مال جای دیگری است. هیچ‌کس فکر نمی‌کند که ما تجربه دو زندگی را داریم. بلکه همه فکر می‌کنند که نه اینیم و نه آن. چوب دو سر گهی. بدبختی این است که درست هم فکر می‌کنند. دیگر نه آنجایی هستیم، نه اینجایی. فقط به درد واسطه‌گری برای تبادل اطلاعات کاربردی سطحی می‌خوریم. (نگهبان، ۱۳۸۹: ۴۷).

بابک، خود را در قالب روایتی از هویت ایرانی می‌جوید که در آن تاریخ ایران باستان بر صدر نشسته است. او مأوایی جز آیین زرتشت، کاج و سروهای خمره‌ای و سر به زیر و اسامی اساطیری نمی‌یابد. از نظر روایت رمان، این جست‌وجوی هویتی، در تقابل با قرائتی از هویت اسلامی است که اکنون نمایندگی آن را نظام حاکم بر ایران بر عهده دارد.

شهرام خلعت‌بری در رمان شش جلدی *رقص پروانه‌ها* (در سال ۲۰۱۲ سه جلد آن منتشر شده است) روایتی تاریخی از دیروز و امروز ایران به دست می‌دهد. در این رمان که قصه تاریخی ایران است، تنها گفتمان ایران باستان است که در برابر دشمنان تاریخی ایران سینه سپر کرده و راهی به دهی دارد (ر.ک. شیدا، ۱۳۹۴: ۱۷۳-۱۵۰).

۷. نتیجه‌گیری

در داستان‌های جریان هویت‌اندیش در نسبت با تجربه مهاجرت و وطن، طیف وسیعی از گرایش‌های متعدد و متنوع حضور دارد. برخی از نویسندگان، گذشته و سرزمین مادری را بهشتی از دست رفته می‌دانند و درباره فراق و دوری از آن می‌نویسند و بعضی در گذشته جز تیرگی نمی‌بینند. آنها تیرگی گذشته را برجسته می‌کنند تا وجه و توجیهی برای جلای وطن بیابند. این گروه، هر تعلق خاطر به گذشته را نابود می‌کنند و تمام و کمال بسته و وابسته دنیای تازه می‌شوند. بعضی نیز در بینابین این دو طیف و فضا حرکت می‌کنند؛ گاه به این سو می‌چرخند و گاه به آن سو. آنچه در همه این تجربه‌ها مشابه است گذشته‌ای است که همواره سایه خود را بر سر حال و آینده مهاجر می‌افکند؛ حتی اگر او به طور آگاهانه و عامدانه گذشته را نادیده بگیرد و پشت سر بگذارد، هرگز نمی‌تواند آن را از دایره هویت و زیست خود پاک کند. سرگشتگی و حیرانی و حس غربت و از همه مهم‌تر بحران هویت و پدید آمدن دو قطبی‌هایی گسترده نظیر دنیای گذشته و دنیای آینده، دیروز و امروز، زادگاه و سرزمین بیگانه، زبان مادری و زبان دیگری، هویت ایرانی و هویت اسلامی، تاریخ و اساطیر ایران و تاریخ اسلام

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۲۷

از پیامدهای برخی مهاجرت‌هاست که در داستان‌های هویت‌اندیش بازتاب داشته است. بسیاری از مهاجران در جوامع میزبان هم در پی حفظ ارزش‌های فرهنگی و آداب و رسوم و به‌طور کلی هویت بومی خود هستند و هم به نحوی رفتار می‌کنند که میزبان آنها را به چشم بیگانه نگاه نکند. این راهبرد از سویی ممکن است مهاجران را به حفظ زبان و فرهنگ بومی و فراگیری فرهنگ و زبان میزبان ترغیب کند، در نتیجه مهاجر صاحب زبان و فرهنگی دوگانه خواهد بود. در بعضی از روایت‌های داستانی این راهبرد، با شخصیت‌هایی با هویت سرگردان روبه‌رویم که در برزخ میان مقصد و مبدأ قرار دارد. از سویی دیگر ممکن است مهاجران در طول چند نسل، زبان و فرهنگ بومی را فراموش کنند و آن را تغییر دهند و به افرادی با هویت جدید تبدیل شوند. از این‌رو مهاجران و به‌ویژه آن دسته از آنها که پدیدآورنده آثار ادبی هستند، به این پیامدها توجه کرده‌اند. برخی از این روایت‌ها محمل بیان تردید در خود و بنیان‌های فرهنگ بومی است. این شک با تضادهای فرهنگی پیش می‌آید. مهاجر که در بدو ورود با تعارض‌های فرهنگی روبه‌رو بوده، به ناگزیر با میزبان کنار می‌آید و با او به هم‌زیستی می‌رسد یا در فرهنگ او حل می‌شود. بخشی از داستان‌ها، چالش‌های هویتی را در رابطه میان والدین و فرزندان روایت کرده‌اند. ایده مرکزی این داستان‌ها، مسائل جامعه‌شناختی درباره هویت‌پذیری نسل دوم مهاجران (فرزندان) است؛ آنها، وضعیت متفاوتی دارند؛ از سویی فرصت بیشتری برای هویت‌پذیری در سرزمین میزبان دارند و از دیگر سو ممکن است به دلیل عواملی از جمله نژاد، لهجه و فرهنگ خانوادگی دچار بحران هویتی شوند. فرزند، خاطرات، باورها و تجربیات والدین را ندارد و با آنها نیز بیگانه است. در چنین موقعیتی، میان پدر و مادر و فرزندان بحران پدید می‌آید. بخشی از ماجراها و چالش‌های میان نسل اول و دوم نیز در شمایل مسئله زبان که عنصری هویتی است، روایت شده است.

سال انتشار	نام داستان/رمان و نویسنده	درونمایه عمده داستان
(۱۳۶۸/۱۹۸۹)	«ناشناس» / علی عرفان	روایت گمشدگی و جستجوی ریشه
۱۳۶۹	«نامه؛ طعم گس غربت» / ص. فرنود	
۱۳۷۰	«تبعیدی» / محسن حسام	
۱۳۷۱/۱۹۹۲	«به زمانه نوشتم خطی ز دل‌تنگی» / حسین خوئی	
۱۳۷۳	«برچشم بد لعنت» / افسانه راکی	
۱۳۷۳	«مسافر آخر» / بیژن کارگر مقدم	
۱۳۷۶/۱۹۹۷	«مهمان ناخوانده» / حسین نوش‌آذر	

۱۳۸۱	«آواز خاموش در تبعید» / منصور کوشان	
۱۳۹۳	«مسافر هیچ کجا» / محسن حسام	
[۱۳۷۵]۱۹۹۶	همنویایی شبانه ارکستر چوب‌ها / رضا قاسمی	
۱۳۷۸	چاه بابل / رضا قاسمی	
[۱۳۸۵] ۲۰۰۷	وردی که بره‌ها می‌خوانند / رضا قاسمی	
۱۳۸۸	تماماً مخصوص / عباس معروفی	
۱۳۷۷	«مرغ عشق» (۱۳۷۷) عدنان غریفی	بحران و تنازع هویتی نسل اول و دوم مهاجران
۱۳۸۴	«بزرگراه» / حسین نوش‌آذر	
۱۳۸۲	چه کسی باور می‌کند رستم / روح‌انگیز شریفیان	
۱۳۸۷	کارت پستال / روح‌انگیز شریفیان	
۱۳۷۴	گسل / ساسان قهرمان	روایت دگردیسی در مفهوم وطن و ملیت
۱۳۷۱	خاطره‌های پراکنده / گلی ترقی	روایت گذشته و نوستالژی وطن
۱۳۹۴	اتفاق / گلی ترقی	
۱۳۸۹	مهاجر و سودای پریدن به دیگر سو / علی نگهبان	روایت‌های ملت‌پرستانه و ناسیونالیسم رماتییک
۲۰۱۲	رقص پروانه‌ها / شهرام خلعت‌بری	

پی‌نوشت‌ها

۱. بخشی از این متن از نتایج رساله دوره دکتری نویسنده است که در سال ۱۳۹۷ از آن دفاع شده است.
۲. ر.ک. ایران‌نامه؛ ویژه‌نامه هویت ایرانی، سال دوازدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۷۳. برخی از پژوهش‌های نظری در باب هویت ایرانی را نیز محققان مهاجر، نوشته‌اند (ر.ک. بروجردی، ۱۳۷۷؛ میلانی، ۱۳۷۸؛ رجایی، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲).
۳. گفت‌وگو در باغ و سفر در خواب روایت‌هایی داستانی هستند؛ روزها در راه هم مجموعه‌ای از یادداشت‌های روزانه مسکوب میان سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۶ است. هویت ایرانی و زبان فارسی نیز کاری پژوهشی درباره جایگاه زبان فارسی به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ایرانی است.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
- برامکی، سارا (۱۳۹۴) *هویت، بازنمایی، روایت: تجربه مهاجرت، در ادبیات معاصر ایران با رویکرد روایت‌شناسی پسا‌استعماری*، رساله دکتری، به راهنمایی غلامعلی فلاح، تهران، دانشگاه خوارزمی.

تحلیل گردش مسیر داستان‌نویسی در ادبیات مهاجرت؛ ... (مهدی سعیدی) ۱۲۹

- ترقی، گلی (۱۳۷۱) *خاطره‌های پراکنده*، تهران، نیلوفر.
- ترقی، گلی (۱۳۸۱) *دو دنیا*، تهران، نیلوفر.
- حسام، محسن (۱۳۷۰) «تبعیدی»، *افسانه در گستره ادبیات داستانی*، شماره اول، ۱۶-۵.
- خاکسار، نسیم (۱۳۶۷) *بقال خرزویل*، آلمان، انتشارات نوید.
- خاکسار، نسیم (۱۳۷۵) *بادنماها و شلاق‌ها*، پاریس، چشم‌انداز.
- خویی، حسین (۱۹۹۲) «به زمانه نوشتن خطی ز دل‌تنگی»، *داستان‌های غربت*، به کوشش محمود فلکی، آمریکا.
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۸۶) «آشیانه نو و افق‌های تبعید؛ نگاهی کوتاه به جامعه‌شناسی ادبیات فارسی در تبعید و مهاجرت»، *آرش*، شماره ۱۰۰، ص ۲۱۵-۲۱۰.
- راکی، افسانه (۱۳۷۳) «برچشم بد لعنت»، *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، دفتر چهارم، ص ۴۸-۵۴.
- زهره‌وند، سعید (۱۳۹۵) *جریان‌شناسی شعر دهه هفتاد*، تهران، انتشارات روزگار.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۶۲) «دگردیسی و رهایی آواره‌ها»، *الفبا*، شماره دوم، ص ۵-۱.
- سعیدی، مهدی (۱۳۹۷) «جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۹.
- سعیدی، مهدی (۱۳۹۹ الف) «تبیین جریان‌شناختی ادبیات سیاسی در ایران معاصر (مطالعه موردی: ادبیات داستانی سیاسی در مهاجرت)»، *پژوهش سیاست نظری*، شماره ۲۷، صص ۱۱۳-۱۴۰.
- سعیدی، مهدی (۱۳۹۹ ب) «تبیین جریان‌شناختی داستان‌نویسی زنان ایرانی در مهاجرت»، *تقد ادبی*، شماره ۴۹، صص ۱۳۷-۱۶۸.
- سعیدی، مهدی و سیده نرگس رضایی، (۱۳۹۷) «تنازع سرزمین مادری و سرزمین دیگری در ادبیات داستانی مهاجرت»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۴۷.
- شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۸۲) *چه کسی باور می‌کند رستم*، تهران، مروارید.
- شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۸۷) *کارت پستال*، تهران، مروارید.
- شیدا، بهروز (۱۳۸۲) *گم شده در فاصله دو اندوه*، استکهلم، نشر باران.
- عرفان، علی (۱۹۸۹) «ناشناس»، *آخرین شعر جهان*، پاریس، انتشارات خاوران.
- غریفی، عدنان (۱۳۷۷) «مرغ عشق»، *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، شماره یازدهم، ص ۹۴-۱۱۴.
- فروند، ص. (۱۳۶۹) «نامه؛ طعم گس غربت»، *نیمه دیگر*، شماره ۱۲ و ۱۳، ص ۶۹-۷۳.
- فلاح، غلامعلی و دیگران (۱۳۹۵) «چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتنی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی»، *جستارهای زبانی*، شماره ۵، ص ۴۹-۱۹.
- فلاح، غلامعلی و سارا برامکی (۱۳۹۴) «بررسی و تحلیل متون مهاجرت فارسی با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری»، *زبان و ادبیات فارسی*، سال ۲۳، شماره ۲۴، صص ۱۹۱-۱۶۹.

۱۳۰ ادبیات پارسی معاصر، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲

- فلکی، محمود (۱۳۷۵) «خودیابی در ادبیات مهاجرت»، *نقطه‌ها*، آلمان، سنبله.
- قاسمی، رضا (۱۳۸۴) *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، چاپ ششم، تهران، نیلوفر.
- قاسمی، رضا (۱۹۹۹) *چاه بابل*، استکهلم، نشر باران.
- قه‌رمان، ساسان (۱۳۷۴) *گسل*، تورنتو، نشر افرا.
- کارگر مقدم، بیژن (۱۳۷۳) «مسافر آخر»، *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، دفتر ششم، ص ۷۳-۶۹.
- کریمی حکاک، احمد (۱۳۹۸) *بود و نمود سخن (متن ادبی بافتار اجتماعی و تاریخ ادبیات)*، چاپ دوم، تهران، نامک.
- کوشان، منصور (۱۳۸۱) «آواز خاموش در تبعید»، *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، دفتر شانزدهم، ص ۷۰-۵۲.
- مافان، مسعود (۱۳۸۶) «ریشه‌های ادبیات داستانی و نقد و پژوهش و نشریات ادبی خارج از کشور»، *آرش*، شماره ۱۰۰، ص ۳۳۶-۳۲۵.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳) *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران، فرزانه روز.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۹۰) *مسافرنامه*، پاریس، خاوران.
- مهاجر، ناصر (۱۳۷۴) *داستان کوتاه ایرانی در تبعید*، برکلی، نشر نقطه.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۴ الف) «مقدمه‌ای بر ادبیات مهاجرت» *هشتاد سال داستان کوتاه ایرانی*، جلد اول، تهران، کتاب خورشید.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۴ ب) *صدسال داستان‌نویسی ایران*، جلد ۴، تهران، نشر چشمه.
- نگهبان، علی (۱۳۸۹) *مهاجر و سودای پربیدن به دیگر سو*، ونکوور.
- نوش آذر، حسین (۱۹۹۷) «مهمان ناخوانده»، *نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید*، دفتر هشتم، ص ۷۰-۶۵.
- نوش آذر، حسین (۱۳۸۴) «بزرگراه»، *هشتاد سال داستان کوتاه ایرانی*، جلد سوم، تهران، کتاب خورشید.
- یاحقی، محمدجعفر (فروردین ۱۳۸۲) «جنبه‌ها و جوانب ادبیات مهاجرت در فارسی معاصر»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ص ۳۷-۳۰.
- یاوری، حورا (۱۳۹۱) «ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی در خارج از کشور» در: *ادبیات داستانی در ایران زمین*، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکبیر.